



چگونه نولیبرالیسم
«فساد» را برای خصوصی سازی زندگی
در آفریقا به کار گرفت

پرونده شماره ۸۲
تری کتیننتال: مؤسسه پژوهش های اجتماعی
نوامبر ۲۰۲۴



مترجم فارسی: آیدین کریمی شاد
آماده‌سازی و انتشار: خانه آمریکای لاتین
خرداد ۱۴۰۴

پژوهش و نگارش پرونده پیش رو، زیر نظر پروفسور گریو چلوا از مؤسسه آفریقایی دانشگاه مطالعات جهانی، در «سه‌قاره وحدت آفریقا» صورت پذیرفته است.

آثار هنری در این پرونده، می‌کوشند تا چهره واقعی فساد در قاره آفریقا را به تصویر کشند. از چپاول‌های پرخشونت عصر استعمار، تا غارت قانونی‌شده شرکت‌های چندملیتی از طریق فرار مالیاتی و دیگر طرق حساب‌سازی. هدف این تصاویر هجوآمیز، واژگون‌ساختن تصور نژادپرستانه از فساد آفریقایی، برجسته‌ساختن چهره فاسدان واقعی و هزینه واقعی نواستعمار است؛ همان شرکت‌های چندملیتی غربی، بانک‌ها و نهادهای حسابداری که برای سود خود، توسعه و آبادی آفریقا را به باد داده‌اند.

چگونه نولیبرالیسم
«فساد» را برای خصوصی سازی زندگی
در آفریقا به کار گرفت



پرونده شماره ۸۲ | تری کتیننتال: مؤسسه پژوهش های اجتماعی
نوامبر ۲۰۲۴

در سال‌های پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، در گزارش‌های سازمان‌های چندجانبه و سازمان‌های غیردولتی، واژه «فساد» به‌تازید ظاهر شد. این گزارش‌ها بر این استدلال استوار بودند که ریشه فساد در عملکرد تنظیم‌گرانه دولت‌هاست، دولت‌هایی که برنامه‌های کلان‌مقیاس توسعه را در دست دارند و مقاماتشان بر صدور مجوزها و پروانه‌ها نظارت می‌کنند. بسیاری از این گزارش‌ها مدعی بودند با به‌حداقل رساندن عملکرد تنظیم‌گرانه دولت‌ها، گسترش فساد کمتر خواهد شد. این نوع گفتمان ضدفساد به‌راحتی در راستای تلاش‌های نولیبرالی قرار گرفت که کوچک‌سازی دستگاه‌های نظارتی دولت‌ها، مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی فعالیت‌های اقتصادی را دنبال می‌کند و مروج این اندیشه است که آزادی دست نامرئی بازار، بنیانی اخلاقی برای جامعه فراهم می‌آورد.

بااین‌حال، هیچ‌یک از این گزارش‌ها، ازجمله گزارش‌های بانک جهانی و سازمان شفافیت بین‌الملل، از فساد، تعریفی روشن ارائه نکرده‌اند. در «راهنمای ضدفساد به زبان ساده» (۲۰۰۹)، سازمان شفافیت بین‌الملل فساد را به‌عنوان «سوءاستفاده از قدرت و اگذارشده در جهت منافع شخصی» تعریف نموده است. سه سال بعد، بانک جهانی فساد را به‌عنوان «سوءاستفاده از موقعیت دولتی برای منافع شخصی» توصیف کرد. این تعاریف مشابه هستند و هنوز هم در گزارش‌های سازمان‌های چندجانبه و پژوهش‌های دانشگاهی بازتولید می‌شوند. کلمه کلیدی در اینجا «سوءاستفاده» است، و اصل مقصود این است که فردی در بخش دولتی که قدرت یا موقعیتی دولتی به او تفویض شده، از نقش خود در جهت منافع شخصی

سوءاستفاده می‌کند، مانند رشوه‌خواری، آشنابازی، اخاذی و اختلاس. این رویکرد استدلال می‌کند که اگر دولت کوچک‌تر باشد و دست‌وپایش را جمع کنند، فساد در جامعه اندک خواهد شد یا وجود نخواهد داشت. حتی با آن‌که در سال ۲۰۱۰، سازمان غیردولتی شفافیت بین‌الملل ملاحظات را دربارهٔ فساد بخش خصوصی افزود، این ملاحظات در سایهٔ تمرکز کلی بر فساد بخش دولتی، در حاشیه مانده است.

مرکز این استدلال، قارهٔ آفریقا بوده است، جایی که «فساد» به معنای فساد دولت استنباط می‌شد و دستاویزی مؤثر برای کاهش عملکردهای تنظیمگرانهٔ دولت و کاهش تعداد کارمندان دولت بوده است. شایان توجه است، درحالی‌که میانگین نیروی کار مشغول در بخش دولتی اروپا به ۲۱ درصد می‌رسد، این عدد در نیجریه ۳/۶، در زامبیا ۶/۷ و در مالی تنها ۲/۳۸ است. همین امر به نوبهٔ خود، توانایی این دولت‌ها در مدیریت و نظارت بر شرکت‌های چندملیتی بزرگ در قارهٔ آفریقا را دچار محدودیت می‌کند. علاوه بر این، در طول دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، صندوق بین‌المللی پول جنگید تا توانست حقوق کارمندان بخش دولتی را کاهش دهد؛ که با افزایش قطعی احتمال رشوه‌خواری همراه است. در راهنمای هزینه‌های عمومی که در سال ۱۹۹۱ منتشر شد، صندوق بین‌المللی پول به تشریح این رویکرد پرداخته و کاهش حقوق کارمندان بخش دولتی، هستهٔ مرکزی این برنامه‌هاست.

در متون نولیبرال، فساد عمدتاً به صورتی از رشوه‌خواری، اخاذی و اختلاس درمی‌آید و در حالی تمام [این] فساد حواله بخش دولتی می‌شود که مقولاتی مانند قیمت‌گذاری جعلی، حساب‌سازی، شلختگی‌های حسابداری، سوءمدیریت مالی و فرار مالیاتی، یعنی همهٔ عناصر اساسی شیوه‌های حسابداری شرکت‌های چندملیتی،

نادیده گرفته می‌شوند. برای فساد، می‌توان دلایل روانی-اجتماعی مختلفی برشمرد که در آن بین، حرص و آز بیشتر از هر موردی یاد شده است. اما آزمندی، مفهوم یا احساسی فراتاریخی نیست؛ بلکه آفریده همان ساختار اجتماعی است که بدان اجازه رشد و نمو می‌دهد. سرمایه‌داری، [می‌کوشد] تمام زندگی آدمی را به کالا فروبکاهد و انگیزه سود و منفعت را در مرکز پیش‌ران اقتصاد بنشاند. همین است که رابطه‌ای خاص با حرص دارد، چه آن «خوی حیوانی» را (چنان‌که جان مینارد کینز اقتصاددان می‌گفت)، خوراک می‌دهد و پروار می‌نماید. اما هنوز اشکال قدیمی‌تری از اخلاق وجود دارند که در پی آنند تا ریاکاری را کنار زنند و به سلطه سروری پول بر وجدان اجتماعی در سراسر جهان فائق آیند. بنای این پرونده بر احساسات عمومی علیه فساد در جامعه ریخته شده؛ احساساتی که اغلب فساد را در ابعاد صنعتی برخاسته از سرمایه خصوصی برمی‌انگیزدشان، تا یک ریزه‌رشوه‌خواری. جامعه‌شناس مالزیایی، سیدحسین العطاس، این را «فساد کشندی» نامید؛ فساد که «مانند جرز و مد که بالا می‌آید و گیاهان اطراف را غرق می‌کند و نواحی وسیع‌تری را می‌پوشاند، تمام دستگاه دولتی را غرق خود کرده و تا مرکز قدرت را در بر می‌گیرد.» این پرونده دفاعیه‌ای بر فساد نیست؛ برعکس، این دعوی را دارد برای فهم فساد، باید آن فساد کشندی را درک نمود که نیروهای پیش‌ران سرمایه‌داری به حرکت درآورده‌اند و تنها در دولت ریشه ندارد. این پرونده بر قاره آفریقا تمرکز دارد، زیرا این قاره جایی است که سازمان‌هایی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در جهت تضعیف حاکمیت دولت‌ها و برای آن‌که کشورهای جنوب جهانی را در مقابل قدرت فوق‌العاده شرکت‌های چندملیتی، مخصوصاً در بخش معدن، به زانو درآورند، به نحوی مؤثر از مقوله «فساد» استفاده کرده‌اند.

THREE HUNDRED FORTY ONE MILLION EIGHT HUNDRED SIX THOUSAND DOLLARS

\$341,806,000 DOLLARS

OWED TO SOUTH AFRICA

BY *Steinhoff*
MULTINATIONAL CORPORATION



BANK OF CORRUPTION

ACCOUNTING FRAUD

BANK OF CORRUPTION

بخش اول: صنعت فساد نو لیبرال

در سال ۱۹۹۳، وکیلی آلمانی به نام پیتر ایگن، که در بخش حقوقی بانک جهانی مشغول بود، در آلمان انجمن «شفافیت بین‌المللی» را به ثبت رساند. ایگن در همکاری با میشل ویهن ([کارمند] سابق بانک جهانی) و هانس یورگ الشورست ([کارمند] سابق آژانس همکاری فنی آلمان) تلاش کرد تا در محافل تجاری و دولتی آلمان، این انجمن را به عنوان یک سازمان مشروع تثبیت کند. انجمن پیش از آن که برای نظم و انضباط بخشی و تأدیب، سراغ کشورهای جنوب جهانی بروند، می‌بایست اطمینان حاصل می‌کرد که دولت‌های اروپایی در حوزه فساد برای خود مشروعیتی دست‌وپا کرده‌اند. این شد که با لایبگری، دولت‌های فرانسه و آلمان را وادار به توقف سیاستی کرد که در آلمان اشمیرگلد (پول رشوه) خوانده می‌شود. این کشورها نه تنها اجازه پرداخت رشوه را در قلمرو قضائی خارجی می‌دادند، حتی در ادامه این شرکت‌ها را مجاز به کسر این پرداخت‌ها از تعهدات مالیاتی خود می‌دانستند. این لایبگری منجر شد تا در سال ۱۹۹۹، «منشور سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) دربارهٔ مبارزه با رشوه‌دهی به مقامات دولتی خارجی در معاملات تجاری بین‌المللی» به تصویب رسد. با این منشور، مقامات اروپایی و هم‌تایان آن‌ها در آمریکای شمالی چارچوبی درخصوص فساد پدید آوردند که به آن‌ها در نسبت با دولت‌های جنوب جهانی، موضعی برتر از منظر اخلاقی می‌بخشید.

در سال ۱۹۹۷، متیو پریس، متولد آفریقای جنوبی و عضو محافظه‌کار پارلمان بریتانیا، گفت: «فساد به یک بیماری همه‌گیر آفریقایی تبدیل شده است. هرچه از

پیامدهای فساد در مقیاس آفریقا بگوییم کم گفته‌ایم، چه در مسموم کردن روابط انسانی و چه در فلج کردن هر ابتکار عملی». این عبارت «در مقیاس آفریقا»، مؤید و معرف نگاهی به فساد است که هم تاریخ طولانی استعمارگرانه غارت را مجسم می‌کند و هم وضعیت نواستعماری فعلی سوءرفتار شرکت‌ها در این قاره را.

با این حال، همان‌هایی که درباره فساد در آفریقا موعظه می‌کنند، وقتی از فساد شرکت‌ها صحبتی به میان می‌آید، دیگر حرف چندانی برای گفتن ندارند. به عنوان مثال، گول خرده‌فروشی آفریقایی جنوبی-آلمانی، اشتاینهف اینترنشنال (۲۰۲۳-۱۹۶۴) را در نظر آورید. در سال ۲۰۱۵، مقامات آلمانی به دفتر گروه خدمات اروپایی اشتاینهف، به عنوان بخشی از تحقیقات درباره تقلب حسابداری هجوم بردند. زمانی که رسوایی بزرگ‌تر از آن بود که کتمان شود و تحقیقات جدیدی نیز توسط بنگاه‌های پیمانکاری [حسابرسی] مانند پرایس واتر‌هاوس کوپرز گشوده شد و مدیریت ارشد اشتاینهف مجبور به استعفا شد، پارلمان آفریقایی جنوبی تحقیقات خود را در مورد این بنگاه آغاز کرد و دریافت که شرکت‌هایی مانند اشتاینهف، سرمایه‌گذاری‌های خود به بودجه عمومی متکی هستند. در سقوط نهایی اشتاینهف، میلیاردها دلار از این بودجه‌های عمومی حیف و میل شد. در سال ۲۰۱۹، «سازمان نظارت بر بخش مالی آفریقایی جنوبی»، به دلیل ارائه مستندات نادرست، همراه‌کننده یا فریبنده به بازار، ۱/۵ میلیارد راند (۹۵ میلیون دلار آمریکا) جریمه رسمی برای این شرکت تعیین کرد. این جریمه بعداً به ۵۳ میلیون راند (۳/۴ میلیون دلار آمریکا) کاهش یافت، یعنی مبلغی بسیار ناچیز در مقایسه با حدود ۱۲۴/۹ میلیارد راندی (۶/۹ میلیارد دلار آمریکا) که در معاملات ساختگی یا بی‌قاعده دخیل بودند و باعث افزایش قابل توجه سود و دارایی‌های اشتاینهف، بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۷ شده بود.

ذیل «سیاست‌های مطبوع سرمایه‌گذاران»، این رسوایی‌ها یا کمتر گزارش می‌شوند یا به‌جای قاعده، استثنا تلقی می‌گردند. ولی همچنان این قصه‌آشناست، از فضاحت حسابداری در شرکت انرون (۲۰۰۱) و آرتور اندرسن (۲۰۰۲)، که بزرگ‌ترین مورد شناخته‌شدهٔ تقلب شرکت‌ها در تاریخ محسوب می‌شود، تا رسوایی جعل [گزارش] انتشار گازهای آلاینده در فولکس‌واگن (۲۰۱۵).

قبل از شفافیت

در دورهٔ استعمارزدایی که در ادامه‌اش دول پسااستعماری شکل می‌گرفتند، نظریه‌های نوسازی غربی مدعی بودند که فساد، نه «زهر»، بل موهبت است که به شکل‌دهی رابطه بین طبقهٔ حاکم و دستگاه حکومتی کمک می‌کند. کتاب‌هایی مانند نظریهٔ اجتماعی و ساختار اجتماعی (۱۹۴۹) اثر رابرت ک. مرتون، با الهام از تجربهٔ ایالات متحده، برای این قبیل ادعاها که می‌گویند فساد، تنگاتنگی رابطه میان مقامات دولتی و طبقهٔ حاکم را افزایش می‌دهد، پایه و اساسی فراهم آورد. در دههٔ ۱۹۶۰، طیفی از پژوهشگران تأثیرگذار، بر مبنای کار میدانی در آفریقا و آسیا مقالات مهمی منتشر کردند، تا صحت نوشتهٔ ادوارد شیلز در سال ۱۹۶۰ را ثابت نمایند [که می‌گفت]، فساد «دولت را انسانی‌تر می‌کند». ساموئل هانتینگتون در اثر کلاسیک خود، نظم سیاسی در جوامع در حال تغییر (۱۹۶۸) استدلال کرده در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، درواقع آنچه به ایجاد «مؤثرترین احزاب سیاسی و پایدارترین نظام‌های سیاسی» کمک کرده، فساد (یا به تعریف وی، «حمایت از بالا») بوده است. در این منظومهٔ واژگانِ نوسازی غربی، که بر جهان‌بینی نهادهای چندجانبه نیز حاکم بود، فساد به‌عنوان شکلی کاملاً عادی و حتی مفید از تعامل اقتصادی تلقی می‌شد.

اگرچه نظریهٔ نوسازی نقش قابل توجهی در دولت‌های جدید پسااستعماری ایفا کرد، تنها رویکرد به توسعهٔ اقتصادی به شمار نمی‌آید. در سال ۱۹۵۵، بیانیهٔ پایانی کنفرانس باندونگ، عیان و بیان کرد که غارتگرانه‌ترین جنبهٔ ساختار نواستعماری اقتصاد جهانی، همان نقشی است که شرکت‌های فراملیتی ایفا می‌کنند؛ شرکت‌هایی که بعدها شرکت‌های چندملیتی نامیده شدند و نطفهٔ بسیاری‌شان در دوران استعمار بسته شده، سرمایهٔ خود را از طریق غارت استعماری گرد آورده‌اند و چنان ساختاری به روابط اقتصادی جهانی داده‌اند که هم امتیاز دسترسی به مواد خام در مستعمرات سابق و هم انحصار بازارهای صادرات محصولات گران‌قیمتشان را به چنگ آورند. همین شد که دولت‌های جدید پسااستعماری نقش شرکت‌های فراملیتی را در مرکز توجه قرار دادند و در برنامه‌های بنیادین خود برای ایجاد «نظم نوین بین‌المللی اقتصادی»، بر این تأکید کردند که اگر این دولت‌ها قصد دارند حاکمیتشان را در قلمروهای خود برقرار دارند، باید با اعمال مقررات و محدودیت‌ها، از قدرت شرکت‌های فراملیتی بکاهند. بسیاری از این دولت‌ها فاقد توانی بودند که به بررسی و تحلیل عمیق درخصوص نحوهٔ سازماندهی این بنگاه‌ها یا مدیریت معاملات مالی‌شان بپردازند، به همین دلیل از مجمع تجارت و توسعهٔ سازمان ملل متحد (UNCTAD) و سایر نهادهای سازمان ملل برای انجام این کار کمک خواستند. به همین منظور، مرکز شرکت‌های فراملیتی سازمان ملل (UNCTC) در سال ۱۹۷۴ تأسیس شد. [این نهاد] برای درک آنچه به‌عنوان نهاده‌سازی فساد از طریق مانورهای جدید حسابداری محسوب می‌شد، به ساختن پایگاه‌داده‌ای از عملیات شرکت‌های بزرگ فراملیتی اقدام نمود.

همان زمان، دولت‌های پسااستعماری، تمام محدودیت‌های اساسی را بسیار خوب بازشناختند، محدودیتی‌هایی که اربابان استعمارگر قدیم بر جای گذاشته بودند، چه

آن دستگاه دولتی سلسله‌مراتبی که طراحی شده بود تا در مردم مستعمرات ترس و انفعال ایجاد کند و چه آن دیوان‌سالاری که نه برای خدمت به مردم، بلکه در خدمت اهداف استعمار تربیت شده بود. با خروج دیوان‌سالاران استعماری، این دولت‌های اینک مستقل، مجبور شدند تا در ابعادی گاه به اندازه یک دولت کامل، به تربیت نیرو بپردازند؛ نیروها و کارمندانی که از اقشار فقیر یا نزدیک به فقیر می‌آمدند ([عاملی که] شرایط مادی و سوسه پذیرش رشوه را تقویت می‌کرد). این دولت‌ها، مؤسسات مدیریت دولتی را تأسیس کردند تا ظرفیت کارمندان جدید خود را رشد دهند و آن‌ها را تشویق کنند تا با روحیه مبارزات رهایی‌بخش ملی که استقلال را برای‌شان ارمغان آورده بود، به کار بپردازند. هر دولتی بر مبنای سیاست‌های طبقاتی‌اش، نگرشی متفاوت نسبت به مدیریت دولتی داشت. در دولت‌هایی که خصوصیات زمین‌دارانه-سرمایه‌دارانه پررنگ‌تر بودند، نهادهای مدیریت دولتی، ساختارهای کهنه دیوان‌سالاری استعماری را بدون اصلاحات خاصی به ارث بردند؛ در مقابل، دولت‌هایی که ویژگی سوسیالیستی بیشتر داشتند (مانند چین و ویتنام) بر مبارزه با ساختارهای سلسله‌مراتبی در میان مقامات دولتی تأکید داشتند. به عنوان مثال، در ویتنام، هوشی مین از کارگران جدید خواست تا با نمونه‌بودن‌شان پیشگام باشند، نه این که جامعه را با رشوه و اخاذی فاسد کنند (هوشی مین می‌گفت: «رقابت بر سر میهن‌دوستی است؛ میهن‌دوستان باید بر هم پیشی بگیرند.») از آنجاکه شرایط مادی برای ساخت نوع جدیدی از دولت وجود نداشت، در مقابل پس‌زمینه‌ای از دستمزدهای اندک و سوسه‌های بزرگ، آموزش نوین و فشار از سوی جامعه، به مسیرهای اصلی برای القای ارزش‌های جدید (یا چنان‌که ارنستو چه‌گوارا نوشت: «خلق انسان جدید») مبدل شدند. با این حال، در دوران «قبل از شفافیت»، تحت فشار شرکت‌های فراملیتی و نظریه نوسازی غربی که رشوه را توجیه می‌کرد، دولت‌های پسااستعماری در کشاکش برای ایجاد ارزش‌های جدید حاکمیتی بودند.

عصر شفافیت

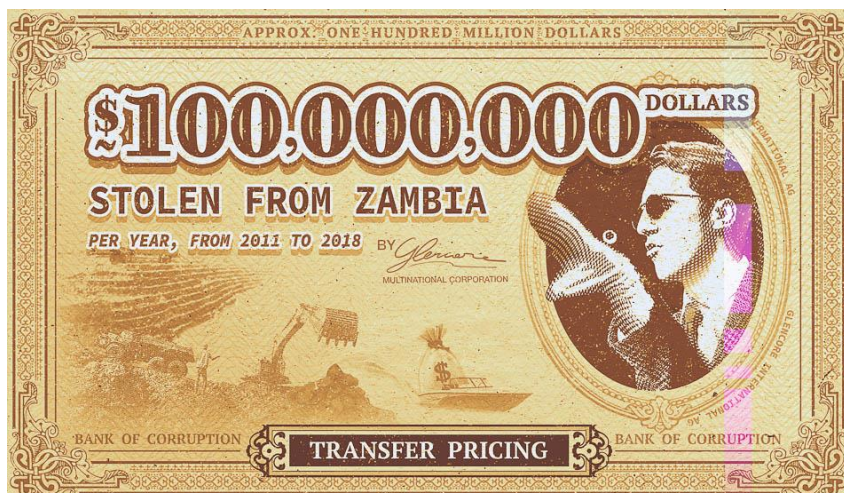
در دهه ۱۹۹۰، دعاوی و استدلال‌های جدیدی از مجامع دانشگاهی غرب و سازمان‌های چندجانبه تحت تسلط دولت‌های غربی بیرون آمد. این نظریه تازه، از نوسازی به نظریه نولیبرال تغییر سمت و سو داد و بیان می‌کرد دولت‌های جنوب جهانی، خود کانون فساد هستند و یک دولت کوچک‌تر تا حد زیادی مشکل را حل خواهد کرد، و برای «ایجاد انضباط» باید این دولت‌ها را تحت فشار بیشتری قرار داد. مقوله امکان فساد در شرکت‌های فراملیتی که اکنون شرکت‌های چندملیتی نامیده می‌شوند، در این نظریه به‌طور کامل مغفول است. در سال ۱۹۹۲، زیر فشار دولت ایالات متحده، مرکز شرکت‌های فراملیتی سازمان ملل (UNCTC) در مجمع تجارت و توسعه سازمان ملل (UNCTAD) ادغام شد و به تغییر اساسی در مأموریت آن انجامید. دیگر UNCTC به‌جای نظارت و پاییدن این شرکت‌های عظیم، منابع خود را به کمک به شرکت‌های چندملیتی اختصاص داد تا وارد بازارهای جنوب گردند. دیگر تمایلی برای ایجاد «رهنمود رفتاری» برای شرکت‌های فراملیتی وجود نداشت، دستورالعملی که جز استخوان‌هایی از طرح اولیه پیش‌نویس در سال ۱۹۸۳ چیزی نمانده بود که هر چند سال یک‌بار از قبر بیرونش می‌کشیدند و سپس در جلسات ویژه نادیده‌اش می‌گرفتند. در یک کلام UNCTC به‌شدت متزلزل و ناکارآمد شد. موضوع شایان توجه این است که UNCTC و رهنمود رفتاری، درست زمانی توسط غرب کنار گذاشته شدند، که UNCTAD نشان داد ۸۰ درصد از تجارت جهانی (از نظر صادرات ناخالص) به شبکه‌های بین‌المللی تولیدی این ابرشرکت‌هایی متصل است که بر فراز مرزهای ملی فعالیت می‌کنند و از طرفی، بازار نیز به شکلی فزاینده حول این بنگاه‌ها تمرکز یافته است. همین است که سازمان‌های چندجانبه در تعریف خود از فساد، هیچ اشاره‌ای به بخش خصوصی نمی‌کنند و آن را صرفاً به‌عنوان «سوءاستفاده از موقعیت دولتی برای

منافع شخصی» توصیف می‌نمایند. در سال ۱۹۹۵، سازمان شفافیت بین‌الملل، به‌جای دستورالعمل رفتاری شرکت‌های فراملیتی UNCTC، اقدام به انتشار شاخص درک فساد سالانه (CPI) نمود. این شاخص را گروهی از «متخصصان» (اغلب بازرگانان خصوصی) اندازه‌گیری می‌کردند و شامل ارزیابی ذهنی شخصی آن‌ها از فساد بخش دولتی در کشورهای مختلف بود. حتی زمانی که CPI در سال ۲۰۱۰ فساد را به‌عنوان «سوءاستفاده از قدرت تفویض‌شده در جهت تأمین منافع شخصی، شامل اقدامات در هر دو بخش دولتی و خصوصی» تعریف کرد، باز هم رتبه‌بندی کشورها، بر اساس درک فساد در بخش دولتی صورت می‌گرفت. خط اساسی که در پس نظریه نولیبرالی قرار دارد این است که فساد در بخش دولتی کیفیت سرمایه‌گذاری در کالاهای عمومی را از بین می‌برد، زیرا مقامات فاسد بی‌آن‌که توجهی به همخوانی سرمایه‌گذاری‌ها با اهداف گسترده‌تر توسعه ملی داشته باشند، در پی افزایش حجم سرمایه‌گذاری‌ها برای افزودن بر رشوه خودشان‌اند. بر اساس این نظریه، راه‌حل صحیح، خصوصی‌سازی بیشتر و کاستن از نظارت دولت است و برای «شفافیت» هم چیزی جز صرف از بین بردن دستگاه‌های نظارتی دولت یا اغراق در توانایی بخش خصوصی برای کسب سود از کالاهای عمومی برای ارائه ندارد. تحت فشار سازمان شفافیت بین‌الملل و دولت‌های متحد غربی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۳ منشور مبارزه با فساد سازمان ملل را تصویب کرد، که در منشور اتحادیه آفریقا برای پیشگیری و مبارزه با فساد در سال ۲۰۰۳ نیز تکرار شد. معاهدات سازمان ملل و اتحادیه آفریقا به‌طور صریح فساد را تعریف نمی‌کنند؛ بلکه فهرستی از اتهامات است که پیشنهاد می‌کنند باید جرم‌انگاری شوند و عمده‌تاً هم بر بخش دولتی تمرکز دارد (مانند رشوه به مقامات دولتی).

منشور سازمان ملل، منشور اتحادیه آفریقا و شاخص درک فساد شفافیت بین الملل، انواع مختلف غارت را کاملاً قانونی می‌شمارند، مثلاً غارت ارزش اضافی از کارگران قانونی‌ست، کسر غیرقانونی جریمه‌ها و هزینه‌هایی که برای مجازات کارگران اعمال می‌شود هم قانونی‌ست، و فساد که حسابداران رنگ‌ولعاب قانونی‌اش داده‌اند نیز قانونی‌ست. با نادیده گرفتن فساد شرکت‌ها و تمرکز بر ارتشای مقامات دولتی، این نهادها تبهکاری ساختارمند سرمایه‌داری را عادی جلوه می‌دهند. علاوه بر این، پیمان سازمان ملل تحت هدایت غرب و سازمان غیردولتی غربی (شفافیت بین الملل)، مسئولیت مسئله فساد را بر عهده خود گذاشتند و این انگاره و تصور را ایجاد کرده‌اند که گویی غرب بر فساد فائق آمده و این مسئله از اساس مشکلی در جنوب جهانی‌ست. این روایت شرکت‌های چندملیتی مستقر در غرب را از سرزنش مبرا می‌دارد و مبارزات طولانی ضدفساد در جنوب جهانی را نادیده می‌گیرد، مبارزاتی که در سنت پرنای اخلاقی برآمده هم از مذهب و هم از عقل سلیم، ریشه دارد.

در همین حال، دنیای حسابداری شکلی جدید از غارت به نام «گزارش‌دهی پایدار» ایجاد کرده است، که از روندی گسترده‌تر به دنبال راه‌هایی برای پنهان کردن پول از مقامات مالیاتی و قانونی سازی فساد حکایت دارد. این شکل از «سبزشویی» به بنگاه‌های حسابداری امکان می‌دهد تا آنچه را در مورد عوامل محیطی، اجتماعی و حکمرانی (ESG) انجام می‌دهند، به شکل ادغام‌شده اظهار نمایند و در این فرایند اغلب با ارائه ادعاهایی نادرست یا گمراه‌کننده درباره مزایای زیست‌محیطی یک محصول، خدمات یا سرمایه‌گذاری، درآمد مشمول مالیات خود را کاهش دهند. علاوه بر این، شیوه‌های حسابداری مذکور نه در قبال پیگیری یا ارائه ارزیابی مناسب زیست‌محیطی وظیفه‌ای دارند و نه ملاحظه‌ای درباره جابجایی ساکنان از منطقه

عملیات، تخریب‌های زیست‌بومی، سوءاستفاده از زمین‌های کشاورزی، مصرف انرژی سوخت فسیلی یا بهره‌کشی شدید از نیروی کار. علی‌رغم سوءاستفاده گسترده شرکت‌های چندملیتی، مانند آلودگی پلاستیکی ایجادشده توسط شعبه کوکاکولا در آفریقا، قطع درختان توسط شرکت نروژی گرین ریسورسز در موزامبیک، تانزانیا و اوگاندا، و برداشت وسیع غیراخلاقی «الماس اخلاقی» توسط دی‌بیرز، بنگاه‌های حسابداری همچنان مجازند تا خود به حسابرسی خود پردازند و برای این نوع رفتارها هیچ اتهامی به آن‌ها وارد نباشد، مسئله‌ای که از دایره درک نولیبرال از فساد، خارج است.



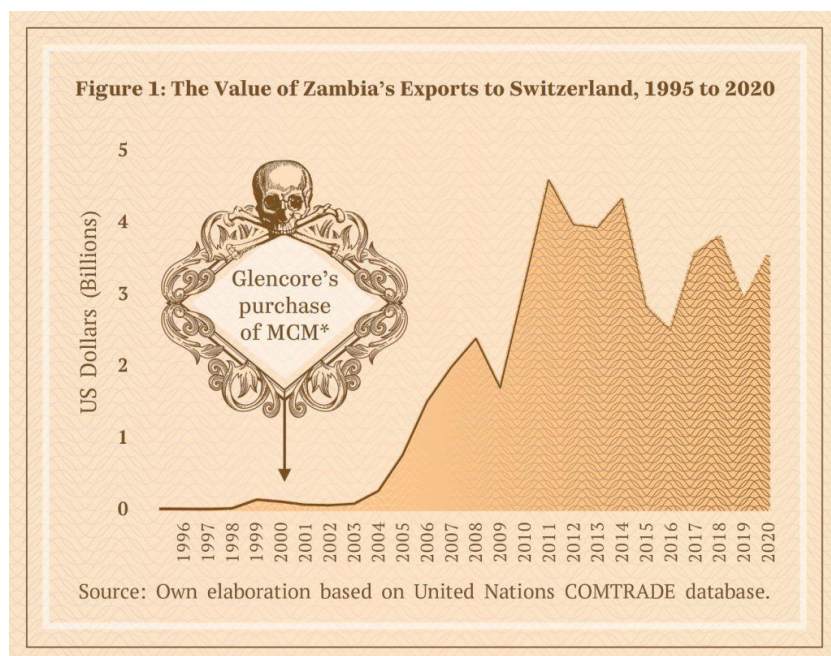
بخش دوم: سرقت بزرگ

گلنکور و زامبیا

از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۳، صادرات زامبیا به سوئیس (که تقریباً تمامش شامل مس نیمه‌فرآوری شده است) به ۶۱ میلیارد دلار رسید، یعنی تقریباً نیمی از کل صادرات ۱۴۵ میلیارد دلاری زامبیا، در این دوره. به عبارت دیگر، سوئیس، یک کشور کوچک محصور در خشکی که هزاران کیلومتر دورتر است، در دو دهه گذشته، نیمی از بازار صادراتی زامبیا را به خود اختصاص داده است. اما همیشه این طور نبوده است.

به عنوان مثال، از سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹، تنها ۳ درصد از صادرات زامبیا به سوئیس بود و در مجموع به ۱۵۹ میلیون دلار می‌رسید. اما از سال ۲۰۰۰ که شرکت سرمایه‌گذاری کارلیسا، سهام غالب معادن مس موپانی متعلق به دولت زامبیا را خریداری نمود، این وضعیت بنای تغییر گذاشت. این شرکت در مالکیت غول تجارت کالاهای سوئیسی، گلنکور آگ قرار دارد ولی مقرش در یکی از بهشت‌های مالیاتی به نام ویرجین بریتانیاست؛ به همین دلیل از نظر قانونی، معدن مس متعلق به گلنکور محسوب نمی‌شد. این امر گلنکور را از منظر قانونی قادر می‌ساخت تا در ظاهر به «معاملات مستقل» با معدن مس مبادرت نماید؛ به این معنا که هر کدام از طرفین به طور مستقل و بدون نفوذ بر یکدیگر عمل می‌کنند. اما واقعیت کاملاً وارونه بود. یکی از معدود مقرراتی که برای جلوگیری از فرار مالیاتی شرکت‌های چندملیتی وجود دارد این است که یک شرکت از نظر قانونی نمی‌تواند از خودش

خرید کند، و به خودش بفروشد. با این حال، یک شرکت (در اینجا گلنکور) می‌تواند شرکتی تابعه (مانند کارلیسا) پدید آورد، چنان‌که گویی یک شرکت جداگانه است و «مستقل»، و سپس به انجام معاملاتی با آن بپردازد، درحالی‌که فعالیتش کاملاً بر شرایط و قیمت‌ها تأثیر می‌گذارد. از آنجاکه این شرکت تابعه (کارلیسا)، معدن مس را به‌عنوان یک شرکت سوم، تحت تملک خود دارد، معاملات گلنکور با معدن از نظر فنی بین دو نهاد مستقل انجام می‌شود. این همه تلاش برای این است تا هیچ ردپا و مدرکی جز این شهادت ندهد.



(توضیح: ما عمداً گلنکور را مالک معدن دانسته‌ایم؛ چراکه در عمل، و در آگاهی افواه و عموم نیز این گونه است. با توجه به آن که گلینکور از کارلیسا برای پنهان کردن دزدی اش از ثروت زامبیا، اغلب ذیل جابه‌جا کردن سود برای فرار از مالیات با قیمت‌گذاری انتقالی، استفاده می‌کند، ما تصمیم گرفتیم تا زبان پنهان‌کارانه آن‌ها را در این پرونده منعکس ننمایم.)

همان‌طور که نمودار صفحه پیشین نشان می‌دهد، صادرات سالانه زامبیا به سوئیس از سال ۲۰۰۰، یعنی قبل از خرید معدن مس توسط کارلیسا (بخوانید گلنکور)، از مقداری نزدیک به صفر، به حدود چهار میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ افزایش یافت. این الگو شک بسیاری را به «قیمت‌گذاری انتقالی» از سوی گلنکور برانگیخت؛ یعنی سود خود را از یک حوزه قضائی با مالیات بالا (زامبیا) به یک حوزه قضائی با مالیات پایین (سوئیس) منتقل می‌کند تا کمترین میزان مالیات ممکن راپردازد و سود خالص خود را به حداکثر برساند. به عبارت دیگر، گلنکور به‌جای این که مجبور باشد ۳۰ درصد مالیات بر درآمد شرکت‌ها را بر اساس ارزش واقعی مس در زامبیا پرداخت کند، از طریق رابطه اش با کارلیسا می‌تواند ارزش فروش مس را نزدیک به صفر قیمت‌گذاری کند و مالیات را بر اساس این مقدار مصنوعی پایین پرداخت کند. سپس مالیات بر درآمد شرکت‌ها را در سوئیس که تقریباً نصف زامبیا است، با نرخ ۱۴/۶ درصد می‌پردازد.

در سال ۲۰۱۰، اداره مالیات زامبیا گلنکور را به دلیل انجام قیمت‌گذاری انتقالی به دادگاه کشاند. با وجود این که گلنکور مدعی شد معاملاتش با معدن مس، «مستقل» و بین دو نهاد غیرمرتبط بوده است (چراکه معدن متعلق به کارلیسا بود، نه گلنکور)، گلنکور در دادگاه شکست خورد و موظف شد علاوه بر مالیات‌های معوقه،

جریمه‌ای نیز پردازد. پس از یک نبرد حقوقی پرهزینه و ده‌ساله، این تصمیم توسط دادگاه عالی زامبیا تأیید شد و یک حکم تاریخی به شمار می‌آید که پیامدهای گسترده‌تری برای آینده مالیات‌ستانی از شرکت‌های چندملیتی در زامبیا و منطقه داشت. با تمام این اقوال، جریمه تحمیل شده تنها سیزده میلیون دلار بود، مبلغی ناچیز در مقایسه با صدها میلیون یا شاید میلیاردها دلاری که گلنکور از سال ۲۰۰۰ از زامبیا خارج کرده است.

هیئت عالی‌رتبه تامو مبکی، برای جریان‌های مالی غیرقانونی

در سال ۲۰۱۱، مجمع اقتصادی سازمان ملل متحد برای آفریقا (UNECA) هیئتی عالی‌رتبه را برای بررسی جریان‌های مالی غیرقانونی تشکیل داد که محصول نشست مشترک بین اتحادیه آفریقا و UNECA بود. تامو مبکی، ریاست هیئت، گفت تضمین «توسعه شتابنده و پایدار آفریقا، که حتی‌الامکان بر منابع خودش متکی باشد» و کسب اطمینان از «احترام به اولویت‌هایی که خود برای توسعه تعیین نموده» هدف این اقدام بوده است. وی همچنین گفت: «اگر آفریقا همچنان حداکثر وابستگی را به منابعی داشته باشد که از طرف‌های توسعه‌یافته تأمین می‌شود، هیچ تضمینی برای پیش‌بردن این شعائر و برنامه‌ها وجود ندارد.»

این هیئت طی چند سال مطالعات تحلیلی عمیق، انجام مصاحبه‌ها و بازدیدهای میدانی، نهایتاً در سال ۲۰۱۵، گزارشی ۱۲۰ صفحه‌ای به اتحادیه آفریقا ارائه کرد. این گزارش نشان داد که حتی با برآوردهایی محافظه‌کارانه، برخلاف تصور معمول، آفریقا در واقع یک وام‌دهنده خالص سرمایه به جهان است، نه یک وام‌گیرنده خالص. به عبارت دیگر، اگر غارتی در چنین مقیاس عظیمی اتفاق نمی‌افتاد، آفریقا تمام سرمایه لازم برای رسیدن به آرزوهایش در زمینه توسعه و آبادانی را در مرزهای

خود داشت. همان شرکت‌های چندملیتی که به‌عنوان شرکای آفریقا در مسیر توسعه معرفی شده بودند، همان‌ها بیشتر ثروت این قاره را به یغما می‌بردند.

این گزارش بر جریان‌های مالی غیرقانونی خارج‌شده از آفریقا تمرکز داشت، که آن را «درآمدی که به‌طور غیرقانونی کسب، منتقل یا هزینه شده است» تعریف کرد. در ادامه این گزارش آمده: «به عبارت دیگر، این جریان‌های پولی به دلیل نقض قوانین کشور مبدأ یا قوانین روند انتقال یا استفاده از آن‌ها، غیرقانونی تلقی می‌شوند». برخی فعالیت‌ها، اگرچه «به‌طور دقیق در همه موارد غیرقانونی نیستند»، اما می‌توانند به‌عنوان «غیرقانونی» دسته‌بندی شوند، زیرا «برخلاف قوانین و هنجارهای بنیادین عمل می‌کنند، از جمله اجتناب از تعهدات قانونی برای پرداخت مالیات».

بنا بر همین گزارش، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰، جریان‌های مالی غیرقانونی خارج‌شده از آفریقا بین ۳۰ تا ۶۰ میلیارد دلار در سال بوده است، یعنی در مجموع بین ۳۰۰ تا ۶۰۰ میلیارد دلار طی این دوره ده‌ساله. باین حال، گزارش در بیان این‌که میزان واقعی جریان‌های مالی غیرقانونی احتمالاً بسیار بیشتر از برآوردهای ارائه‌شده است، احتیاط به خرج می‌دهد، زیرا، همان‌طور که میکی نوشت، «کسانی که مسئول این جریان‌ها هستند، به‌طور عمدی و نظام‌مند، اقداماتی برای پنهان‌کردن نیز انجام می‌دهند». به‌عنوان مثال، گزارش دیگری درباره جریان‌های مالی غیرقانونی که توسط سازمان «یکپارچگی مالی جهانی» در سال ۲۰۱۵ منتشر شد، نشان داد که حداقل سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۳، آفریقا ۶۷۵ میلیارد دلار از طریق جریان‌های مالی غیرقانونی از دست داده است. شایان ذکر است که جهان در حال توسعه، در همین دوره به‌طور کلی ۷/۸ تریلیون دلار از دست داده است، و سرعت این جریان‌ها تا دو برابر رشد سالانه تولید ناخالص داخلی جهانی افزایش یافته است.

در یک تحلیل بینادولتی، نکتهٔ مهم و شاید بی‌سابقه این بود که گزارش تامو مبیکی نشان داد که حدود ۶۵ درصد جریان‌های مالی غیرقانونی خارج‌شده از آفریقا ناشی از فعالیت‌های تجاری قانونی‌شده‌ای بود که هدف آن‌ها «پنهان کردن ثروت، فرار یا مالیات‌گریزی تعرضی، و دورزدن تعرفه‌های گمرکی و مالیات‌های داخلی» بود. این گزارش توضیح داد که روش معمول شرکت‌های چندملیتی برای تحدید تعهدات مالیاتی‌شان، ارائهٔ اظهارنامه‌های مخدوش بود، مثلاً با کمتر نشان دادن درآمدهای صادراتی، بیشتر نشان دادن هزینه‌های تجاری با این هدف نهایی که سود خود را محدود [و اندک نشان دهند]، یا در موارد افراطی، اعلام زیان‌های جعلی. یک مثال شایان توجه در این گزارش، به یک شرکت مخابراتی ناشناس مربوط بود که از طریق روش‌هایی مانند «انحراف تماس‌های بین‌المللی و تبدیل آن‌ها به تماس‌های محلی، و سپس، ارائهٔ اظهاریه‌های جعلی از دقایق تماس‌های بین‌المللی ورودی برای کاهش مالیات قابل پرداخت به دولت میزبان»، سالانه حدود ۹۰ میلیون دلار به دولت میزبان ضرر وارد می‌کرد.

اگرچه بسیاری از دولت‌ها و سازمان‌های چندجانبه، متعهد شدند تا توصیه‌های این گزارش را در زمان انتشارش در ۲۰۱۵ به اجرا بگذارند، سرمایه‌همچنان بی‌وقفه از آفریقا خارج می‌شود و به‌سختی می‌توان نشانه‌هایی از تحقق این وعده‌ها دید.

APPROX. NINE THOUSAND HECTARES

9.000 HECTARES OF NATIVE FORESTS DESTROYED IN UGANDA

BY *Green Resources*
MULTINATIONAL CORPORATION



BANK OF CORRUPTION

SUSTAINABILITY REPORTING

BANK OF CORRUPTION

بخش سوم: پنج راه برای پول درآوردن از آفریقا

قوام نکرومه، نخستین رئیس‌جمهور غنا، در کتاب خود با عنوان آفریقا باید متحد شود (۱۹۶۳)، نوشت: «ما اینجا، در آفریقا، برای آن‌که به یک قاره قدرتمند، مدرن و صنعتی تبدیل شویم، هرچه را لازم است داریم. محققان سازمان ملل اخیراً نشان داده‌اند که آفریقا نه فقط با کمبود منابع مواجه نیست، می‌توان احتمال داد برای صنعتی شدن، از تقریباً هر منطقه دیگری در جهان مجهزتر است». اشاره نکرومه به شرح تفصیلی منابع عظیم این قاره در مطالعه ویژه سازمان ملل با عنوان شرایط اقتصادی و توسعه در سرزمین‌های غیرخودمختار (۱۹۵۸) بود. او نوشت: «برای توضیح صحیح‌گندی توسعه صنعتی در آفریقا باید به سراغ سیاست‌های دوره استعماری رفت. از تجارت، کشتیرانی، بانکداری، ساختمان‌سازی و غیره که بگذریم، تمام منابع طبیعی ما به دست خارجی‌هایی افتاد که به دنبال پرکردن جیب سرمایه‌گذاران خارجی و جلوگیری از ابتکارات اقتصادی محلی بودند.»

سرمایه‌گذاران خارجی دقیقاً چگونه از «هرچه» برای توسعه مستقل آفریقا لازم است، پول درمی‌آورند؟ ما تصمیم گرفتیم راهنمایی شامل پنج نکته تدارک ببینیم تا آغازی باشد برای پاسخ به این پرسش.

۱. همکاری با صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی برای تشویق (یا اجبار) دولت‌های آفریقایی به اجرای سیاست‌های سرمایه‌گذارپسند. «سیاست‌های سرمایه‌گذارپسند»، سیاست‌هایی هستند که ورود

سرمایه به آفریقا و استفاده از آن برای استخراج حداکثر ثروت از قاره را آسان می‌کنند. نمونه‌هایی از این سیاست‌ها عبارتند از خصوصی‌سازی خدمات اجتماعی حیاتی (از جمله سلامت و آموزش به عنوان موارد کلیدی)، تصویب مشوق‌های مالیاتی که امکان پرداخت مالیات صفر را برای سرمایه‌گذاران فراهم می‌کند، حذف حقوق کارگران تا حد امکان، و آزادسازی حساب سرمایه کشور میزبان، که استخراج تمام سودهای حاصل در آفریقا را تسهیل می‌کند.

۲. سرمایه‌گذاری در بخش استخراج، نه در بخش تولیدی. ترفند این است که با پنهان‌شدن در پس پرده ابهام، در آن بخش‌هایی که وصول سودی سریع را میسر می‌کنند، سرمایه‌گذاری کنید. هیچ بخشی بهتر از بخش استخراج [معادن] در آفریقا برای این کار وجود ندارد، چه استخراج نفت در آنگولا، جمع‌آوری کُلتان در کنگو، یا استخراج گاز طبیعی در موزامبیک باشد. حوزه‌های استخراجی معادن نیز غالباً در مناطق دور از پایتخت‌ها واقعند، بنابراین از دید ناظران و شهروندان دور می‌مانند و این امر پوشش لازم برای استخراج حداکثر منابع را فراهم می‌آورد. علاوه بر این، سرمایه‌گذاری در بخش استخراج به جای تولید، تضمینی‌ست بر توسعه‌نیافتگی ابدی آفریقا و به این ترتیب، قاره برای همیشه در مقابل سرمایه‌ای که برای استخراج آمده، آسیب‌پذیر نگه داشته می‌شود؛ یک سرمایه‌گذاری با سوددهی مستمر.

۳. قیمت‌گذاری انتقالی. قیمت‌گذاری انتقالی یک روش قدیمی‌ست که شرکت‌های چندملیتی برای انتقال حداکثر سود از جنوب جهانی آن را بسط و توسعه داده‌اند. شرکت تابعه در آفریقا محصولات خود را به شرکت مادر در غرب «می‌فروشد»، که او نیز به نوبه خود محصول را به خریدار نهایی می‌فروشد و این گونه، سود را در غرب نگه می‌دارد. به عنوان مثال، در کنگو، یک [شرکت] عملیات معدنی متعلق به سوئیس، کبالت خود را با قیمتی نزدیک به صفر، به شرکت مادر در سوئیس فروخته و شرکت سوئیسی هم کبالت را به خریدار نهایی که یک

شرکت خودروهای الکتریکی در ایالات متحده باشد، با ارزش واقعی کبالت می‌فروشد. طرح کلی در قیمت‌گذاری انتقالی این است که کمترین مالیات ممکن در آفریقا پرداخت شود، در حالی که سودها در غرب ثبت شده و مالیات متوسطی در آنجا پرداخت می‌شود.

۴. بیش‌اظهاری در هزینه‌های تولید. به یاد داشته باشید از آنجا که مالیات‌های شرکتی بر سود اعمال می‌شود، لذا هر چیزی که به صورت جعلی باعث کاهش سود گزارش شده در آفریقا شود، تحدید و کاهش مالیات‌هایی را نیز که هر شرکت متعهد و موظف به پرداختشان است به همراه خواهد داشت. مورد قیمت‌گذاری انتقالی یکی از راه‌های کاهش سود گزارش شده در آفریقا است. روش دیگر این است که هزینه‌ها را به گونه‌ای اغراق‌آمیز نشان دهید که مقامات نتوانند آن را تأیید کنند. به عنوان مثال، یک شرکت مشاور مستقر در غرب می‌تواند خدمات مشاوره‌ای گران‌قیمتی به یک عملیات آفریقایی بدهد تا سود در آفریقا را محدود و آن را به غرب منتقل کند. یک ترفند دیگر برای اغراق در هزینه‌ها، اعطای وام جعلی به یک شرکت تابعه آفریقایی است. پرداخت بهره روی این وام جعلی، هزینه‌های تولید در آفریقا را اغراق‌آمیز نشان می‌دهد و بنابراین با کمتر نشان دادن سودهایی که باید از آنجا گزارش شود، آن‌ها را به غرب منتقل می‌کند.

۵. استخدام یکی از چهار غول حسابداری. دیلُویت، پرایس ووترهاوس کوپرز، ارنست اند یانگ، و کلاین‌ولد پیت مارویک گُردِلِر، که همگی بریتانیایی‌اند، چهار غول حسابداری محسوب می‌شوند. تأییدیه این بنگاه‌ها طلایی‌ست، و با گزارش‌های حسابرسی شده آن‌ها مانند اسناد قانونی برخورد می‌شود. این بنگاه‌ها، به جای آن‌که از موانع اطلاعاتی که در اصطلاح «دیوارهای اخلاقی» نامیده می‌شوند، به همان شکلی که از پیش در نظر گرفته شده بود، یعنی برای اطمینان از استقلال و بی‌طرفی مشاوره مالیاتی، خدمات مشاوره‌ای و حسابرسی استفاده کنند، واقعیت را مخدوش

و پنهان می‌کنند که همان شرکتی که خدمات مشاوره‌ای می‌دهد، همانی است که به حسابرسی حساب‌های شرکت استخدام‌کننده می‌پردازد، از جمله به حسابرسی همان خدمات مشاوره‌ای! به عنوان مثال، یک بنگاه طرحی برای بهینه‌سازی عملیاتی یا برنامه‌ریزی مالیات‌گزینی تعرضی پیشنهاد می‌دهد، و همان بنگاه «حسابرس مستقل»ی است که بر این طرح نظارت کرده و سپس با اظهارنظری به ظاهر بی‌طرفانه، بر موجه بودن صورت‌های مالی صحه می‌گذارد. کاهش ظرفیت دولت‌ها باعث شده تا کنون بسیاری از دولت‌های آفریقایی گزارش‌های بنگاه‌های حسابداری را بیانیه‌هایی متقن ببینند که حقیقت را دربارهٔ عملیات شرکت‌های چندملیتی بیان کرده، و به همان‌ها استناد می‌کنند. در قبال صدها میلیارد دلاری که شرکت‌های چندملیتی در مالیات صرفه‌جویی می‌کنند، ارقام نجومی مورد مطالبه از طرف چهار گول بزرگ، بسیار به صرفه هستند.

این پنج نکته، شرکت‌های چندملیتی را قادر می‌سازد از طرفی هم ثروت آفرینا را به یغما ببرند، و هم اطمینان حاصل کنند که قاره همچنان توسعه‌نیافته باقی می‌ماند. این اقدامات که به عنوان راهبردهای هوشمندانه و نبوغ‌آمیز تجاری تلقی می‌شوند، نه شکلی از فساد یا غارت، مشروعیت و وجاهت خود را از گفتمان مسلط در باب فساد می‌گیرند؛ گفتمانی که قاطعانه سوگیری نولیبرالی دارد و به دنبال آن است تا مقررات دولتی را نابود، و از شرکت‌های چندملیتی محافظت نماید. باید با فساد واقعی، که هم در شرکت‌های چندملیتی و هم در خرده‌فساد مقامات دولتی جلوه و مصداق می‌یابد، مستقیماً روبرو مقابله کرد، آن هم با قاطعیت و شفافیتی که هم‌اینک وجود ندارد.

آیا روزی مقاوله‌نامه‌ای در اتحادیهٔ آفریقا دربارهٔ فساد شرکت‌ها تصویب خواهد شد؟

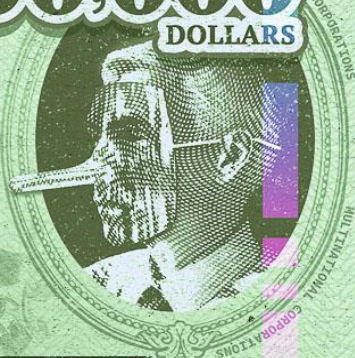
SIX HUNDRED SEVENTY-FIVE BILLION DOLLARS

\$675.000.000.000
DOLLARS

STOLEN FROM AFRICA

FROM 2004 TO 2013

BY *Multinational Corp.*
MULTINATIONAL CORPORATIONS



BANK OF CORRUPTION

ILLICIT FINANCIAL FLOWS

BANK OF CORRUPTION



Attribution-NonCommercial 4.0
International (CC BY-NC 4.0)

This publication is issued under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license. The human-readable summary of the license is available at <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>.



تری کنتیننتال: مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی می‌کوشد یک پل ارتباطی میان کنشگران سیاسی و اجتماعی از نخله‌های گوناگون بنا کند تا محملی شود برای تفکر نقّادانه، و تولید و انتشار محتوای تحلیلی و پژوهشی که در خدمت آرمان‌های رهایی‌بخش مردم در جنوب جهانی‌ست.



خانه آمریکای لاتین به‌عنوان شریک منطقه‌ای تری کنتیننتال همین هدف مشترک را دنبال می‌کند: ایجاد فضایی برای تبادل نظر و هم‌اندیشی درباره مسائل جاری، به‌منظور تقریب دیدگاه‌ها و تقویت همبستگی میان تمام کسان و جریان‌هایی که خود را به آرمان‌های رهایی‌بخش پایبند می‌دانند.

مطالب تری کنتیننتال فارسی در نشانی زیر منتشر می‌شود:

<http://t.me/TricontinentalFarsi>